



سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران



درستایش خودآیینی و ملی اندیشیدن

نقد گفتارهای اسطوره‌ای - عرفانی

حسین توکلی

انسان شناسی و ادبیات



انتشارات فرهامه

مؤسسه عصر انسان شناسی ایرانیا

سرشناسه	: توکلی، حسین، ۱۳۶۰-
عنوان و نام پدیدآور	: در ستایش خودآیینی و ملی اندیشیدن؛ نقد گفتارهای اسطوره‌ای - عرفانی / نویسنده حسین توکلی؛ ویرایش: واحد ویرایش موسسه عصر انسان‌شناسی ایرانیان.
مشخصات نشر	: تهران: فرهامه، ۱۴۰۱.
مشخصات ظاهری	: ۵۰۸ ص.
شابک	: 978-600-8284-84-0
وضعیت فهرست نویسی	: فیبا
یادداشت	: کتابنامه: ص. ۴۹۳-۵۰۸
موضوع	: اسطوره‌شناسی -- تاریخ و نقد
موضوع	: Mythology-- History and Criticism
رده بندی کنگره	: ۳۱۳BL
رده بندی دیویی	: ۲۹۱/۱۳
شماره کتاب‌شناسی ملی	: ۸۴۲۹۸۹۴
اطلاعات رکورد کتاب‌شناسی	: فیبا

در ستایش خودآیینی و ملی اندیشیدن
نقد گفتارهای اسطوره‌ای - عرفانی



www.farhameh.ir
farhameh@gmail.com

۸۸۴۳۶۲۹ - ۰۹۱۰۴۵۱۷۲۶۱

در ستایش خودآیینی و ملی اندیشیدن
نقد گفتارهای اسطوره‌های عرفانی

© حق چاپ: اول، ۱۴۰۱، فرهامه

نویسنده: حسین توکلی

ویرایش: واحد ویرایش مؤسسه عصر انسان‌شناسی ایرانیان

طراحی جلد: آتلیه مؤسسه عصر انسان‌شناسی ایرانیان

شمارگان: ۵۰۰ نسخه

© همه حقوق برای انتشارات فرهامه محفوظ است. هرگونه نسخه‌برداری، اعم از زیراکس و بازنویسی و پی‌دی‌اف و سایر اشکال دیجیتالی، ذخیره کامپیوتری، اقتباس کلی و جزئی (به جز اقتباس جزئی در نقد و بررسی و اقتباس در گیومه در مستندنویسی، و مانند آنها) بدون مجوز کتبی از ناشر ممنوع و از طریق مراجع قانونی قابل پیگیری است. این کتاب با حمایت وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی به چاپ رسیده است.

در ستایش خودآیینی و ملی اندیشیدن
نقد گفتارهای اسطوره‌ای-عرفانی

حسین توکلی



«نوشتار از آغاز زایش یتیم و از حمایت پدر خویش محروم شده است.»

(Derrida, 1982: 316)

«فریادی شو تا باران

وگر نه

مُرداران!»

(شاملو، ۱۳۸۷: ۶۷۷)

به سمانه

دیرینه رفیقِ شفیقِ درست پیمان

«و چشمانت با من گفتند

که فردا

روز دیگری ست.»

فهرست

- سپاس‌گزاری..... ۱۱
پیش‌گفتار..... ۱۳

پاره‌ی نخست: بنیادهای نظری

- گفتار نخست: روی‌آوردگی به قلمرو، اپوخه و آگاهی..... ۲۳
گفتار دوم: لانگژ، لانگ و پرول؛ واژه‌ها و چیزها؛ بازتاب، قصد/اراده یا ساخت/بازنمایی؟ درآمدی بر پدیدار/هستی-تسخیرشناسی ذهنیت اسطوره‌ای-عرفانی و بازنمایی جمعی..... ۳۳
گفتار سوم: مشروعیت دوران مدرن، دیفرانس، کنجکاوی نظری بی‌رحمانه و خودکامگی واقعیت..... ۶۵

پاره‌ی دوم: زمان در بازنمایی‌های جمعی

- گفتار نخست: درنگی در مفهوم اسطوره در پیوند با واقعیت و زمان..... ۱۰۱
گفتار دوم: زمان در اسطوره‌های ایرانی..... ۱۰۷
گفتار سوم: بازسازی جهان در اسطوره‌های ایرانی زمان..... ۱۱۹
گفتار چهارم: تاریخمندی و مکان/زمان؛ «از بیرون به درون: از منظر به نظاره به ناظر»..... ۱۲۳
گفتار پنجم: زمان اسطوره‌ای..... ۱۴۹

- گفتار ششم: زمان اسطوره‌ای، بازگشت جاودانه و چرخه‌های بازنمایی در
 ادبیات عرفانی..... ۱۶۱
 گفتار هفتم: زبان خصوصی و زبان/ زمان حال اسطوره‌ای-افیونی در شمنیسم و
 عرفان..... ۲۱۳
 گفتار هشتم: زمان و آبادانی (توسعه)..... ۲۳۱

پاره‌ی سوم: گفتارهای اسطوره‌ای-عرفانی در سیاست

- گفتار نخست: «زوال اندیشه‌ی سیاسی» با «دوام عرفانی اندیشه‌ی سیاسی»: ۲۳۷.
 سیاست حقیقت انسان کامل و «هنر نافرمانی اختیاری و سرکشی فکورانه».. ۲۳۷.
 گفتار دوم: اسطوره‌ی بازسازی جهان در طرح‌های کارآگاهی؛ مورد علی
 شریعتی؛ کارآگاه توده‌ها..... ۲۹۷

پاره‌ی چهارم: تاریخ‌ستیزی، جامعه‌گریزی و سیاست‌زدایی معنوی

- گفتار نخست: فکر انتزاعی، کودکی روح، جهان‌وطنی و پندار زبان چونان ابزار
 ارتباط و انتقال: مورد مصطفی ملکیان؛ دل‌نگران انسان‌ها با به‌در بردن کلاه از
 معرکه..... ۳۷۷
 گفتار دوم: فکر انتزاعی و جعل مفهوم‌ها در آمیختگی و این‌همانی عرفانی.. ۴۴۹

دو بررسی انتقادی

- گفتار نخست: در ستایش خودآیینی..... ۴۵۷
 گفتار دوم: گریز از تاریخ..... ۴۷۷
 کتابنامه..... ۴۸۹
 نمایه..... ۵۰۵

سپاس‌گزاری

این کتاب بدون بهره‌مندی از دوستی گران‌بها و افتخار شاگردی دو استاد بزرگ هرگز پدیدار نمی‌شد. چنان‌که در بیشتر بخش‌های کتاب آشکار است، از بینش‌ها و آگاهی‌های فراوان به‌دست‌آمده از دوستی ارزنده، نیز پژوهش‌ها و آموزش‌های از بنیاد دیگرگونه‌ی «دکتر جواد طباطبایی» و «دکتر امیرعلی نجومیان» بسیار بهره برده‌ام. بی‌گمان مسئولیت همه‌ی نوشته‌ها، نیز کاستی‌ها، نادرستی‌ها و نتیجه‌گیری‌ها با من است. جای هر دو استاد، در جایگاه دانشگاهیان راستین، در بستر بس کم‌مایه‌ی نقد، پژوهش و آموزش فلسفه، ادبیات و علوم انسانی کشور بسیار خالی است. سپاس، ستایش و حق‌گزاری بی‌کرانم به ایشان را از بُن جان با مهر، احترام و آرزوی تندرستی بجا می‌آورم.

همچنین از پدر و مادرم، «محمود توکلی» و «پری آزاد بیگدلی»، که بیش و پیش از هر چیز به من «آزادگی» آموخته‌اند، بی‌کران سپاس‌گزارم. بدون بهره‌مندی از پشتیبانی‌ها و مهربانی‌های بی‌دریغ آنان پرداختن به خواسته‌ها هرگز شدنی نبود.

پیش‌گفتار

پژوهش پیش رو فرآورده‌ی پرسش از و کاوش در چرایی و سنجش چگونگی افزایش ژرفای بحران آگاهی از همه‌سو، در پی چیرگی وارونگی‌های «گفتارهای اسطوره‌ای-عرفانی» در زمینه‌های گوناگون، به‌ویژه در رویارویی با واقعیت، تاریخ و سیاست است. پرسش و کاوشی که تنها راه رویارویی خردمندانه با بحران‌های ریز و درشت فرآورده‌ی گفتارهای اسطوره‌ای-عرفانی را در کنش تاریخی-فلسفی ملی اندیشیدن یافته است. در روند پژوهش آشکار شد که «زبان» بنیادی‌ترین درون‌مایه‌ای است که ریخت‌یابی گفتارهای اسطوره‌ای-عرفانی به چگونگی دریافت از آن بستگی تنگاتنگ دارد. دریافتی که به پندارهایی دامن می‌زند و با ساخت چرخه‌های هرمنیوتیک ایمانی، ذهن را از دریافت و فهم تئوریک-تجربی واقعیت و کنش عقلی وامی‌دارد. بازتاب دریافت‌های نسنجیده از زبان و در پی آن، واقعیت در «بازنمایی‌های جمعی» به کنش و واکنش‌هایی می‌انجامد که واکاوی و شناخت را بسی دشوار می‌کند. از این‌رو، در سراسر کتاب به مسأله‌ی «زبان» و چگونگی رویارویی گفتارهای اسطوره‌ای-عرفانی با آن، پرداخته شده است. گسترش ویژگی‌های ذهنیت اسطوره‌ای-عرفانی در درازنای سده‌ها، به گسستی بنیادین از اندیشه‌ی تاریخی، فلسفی، سیاسی و در پی آن واماندگی در آنچه هگل «کودکی روح» خوانده، دامن زده است. در پژوهش پیش رو، نمونه‌هایی گوناگون و مختلف به‌کار گرفته شده‌اند تا نمودهای گفتارهای اسطوره‌ای-عرفانی در پهنه‌ی تاریخ، جامعه و سیاست، نیز چرایی، چگونگی، چندی و چونی ساخت‌یابی آن‌ها، در پرتو نظریه‌های فلسفی و ادبی واکاوی و سنجیده شوند. بخشی از این نمونه‌ها را پیشینه‌ی باورهای اسطوره‌ای و سنت عرفانی در بر گرفته، بخشی دیگر را شماری از گفتارهای سیاسی و اجتماعی سده‌ی بیستمی ایران که در چرخه‌ی هرمنیوتیکی بازنمایی‌ها در «زبان» و «حافظه»ی اسطوره‌ای-عرفانی، پدیدار شده‌اند.

گفتارهای اسطوره‌ای-عرفانی در زمینه‌های گوناگون، همواره پاسخ را پیشاپیش پرسش در آستین دارند و از این‌رو، برای نمونه، هرگاه سخن از «ملی اندیشیدن» رانده شود، در کنشی تاریخ‌گريزانه و مغالطه‌آلود هر گفتار ملی را نخست با «ایدئولوژی ناسیونالیسم» و پیشینه‌ی سیاسی-اقتصادی سده‌ی نوزدهمی آن، در پی پدیداری دولت‌های ملی اروپایی در سده‌های میانه این‌همان می‌پندارند، سپس با فروکاست به ابتدال سیاست روز و داوخواهی قدرت، می‌کوشند آن را از هر معنای تاریخی-فلسفی تهی کنند. در این کتاب به دیرینگی «ایده‌ی ایران»، در جایگاه پدیدار تاریخی-فلسفی پیچیده‌ای پرداخته شده که با پشتوانه‌ی سترگ شالوده‌ی فرهنگی تنومند، هیچ پیوندی با ساده‌نگاری‌های روشنفکران و فعالان سیاسی شرطی‌شده، همچنین آموزه‌های ناسیونالیسم و خاستگاه کوتاه‌مدت اروپایی آن ندارد. دریافت پدیدار «ایران» از دیدگان اروپاییان، با کاربست^۱ نظریه‌های آنان به تاریخ و جامعه‌ی ایران و این‌همان‌پنداری آن با وضع واحدهای سیاسی در جغرافیای آسیای غربی، به‌ویژه ایران، بس آسان، دم دستی، ناسودمند و فریبنده است. گو این‌که حتی پژوهشگران اروپایی نیز یکسره بر این باور نیستند که هر مفهوم و نمودی از ملت و امر ملی، فرآورده‌ی ناسیونالیسم سده‌ی نوزدهمی است.

گفتارها در باره‌ی خاستگاه‌های ناسیونالیسم و مفهوم ملت را می‌توان در سه دسته جای داد. دسته‌ی نخست، کهن‌گرایان^۲ که ملت‌ها را پدیده‌های ثابت، طبیعی و باستانی می‌دانند. دسته‌ی دوم، مدرنیست‌ها که ملت و امر ملی را فرآورده‌ی سیاسی دگرگونی‌های پس از سده‌های میانه و به‌ویژه دگرگونی‌های پدیدار شده از پس پیمان صلح وستفالی (۱۶۴۸) و انقلاب در انگلستان^۳، آمریکا (۱۷۸۳-۱۷۶۵)، فرانسه (۹-۱۷۹۸)، آلمان (۹-۱۸۴۸)، انقلاب صنعتی (۱۸۴۰-۱۷۶۰) و فرآورده‌های سیاسی و اجتماعی سرمایه‌داری می‌دانند. اریک هابزبام، ایمانوئل والرشتین، ارنست گلنر، سوزان رینولدز و دیگران، با تمام تفاوت در دیدگاه، در دسته‌ی دوم می‌گنجند. همچنین بندیکت اندرسن، از پی دیدگاهی مدرنیستی، ملت و ملیت را فرآورده‌ی افول کلان‌روایت‌های دین‌های ابراهیمی و برآمدن شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری، به‌ویژه در زمینه‌ی چاپ می‌داند. دسته‌ی سوم از این‌همان‌پنداری و همگانی‌سازی (تعمیم) نظریه‌ای سیاسی بدون

1. apply

2. primordialists

۳. «انقلاب انگلستان» را در باره‌ی دو رخداد متفاوت در تاریخ انگلیس به‌کار می‌برند: نخست، «انقلاب شکوهمند - The Glorious Revolution» در ۱۶۸۸ که به برپایی «پادشاهی مشروطه - constitutional monarchy» انجامید. در سده‌ی بیستم و از سوی تاریخ‌نگاران مارکسیست، «جنگ‌های داخلی انگلستان - The English Civil War» ۱۶۵۱-۱۶۴۲ نیز انقلاب نامیده شده است.

بررسی تاریخ، جغرافیا و تجربه‌ی ویژه‌ی هر سرزمین در دو دسته‌ی پیشین به‌دور است. و نه همه‌ی ملت‌ها را چونان کهن‌گرایان یکسره پدیده‌هایی کهن و طبیعی و نه چونان مدرنیست‌ها یکسره ساخته‌ای سده‌ی نوزدهمی می‌داند. آنتونی اسمیت، برجسته‌ترین چهره‌ی این دسته، با جدا سازی برخی تاریخ و جغرافیاهای سیاسی از فراروند تاریخی پدیداری ناسیونالیسم اروپایی-آمریکایی، ملت را در برخی کشورها، از جمله ایران، پدیداری تاریخی-یاستانی می‌داند. ملت در این چشم‌انداز از ملی‌گرایی جدا می‌شود. این‌گونه پرداختن به ملت و امر ملی در باره‌ی ایران، دشواری‌های پرشمار ویژه‌ای را فرا روی پژوهشگر می‌نهد؛ دشواری‌هایی که در کوشش برای رهیدن از ویژگی‌های پدیدآمده در ساختار و بافتار زبانی گفتارهای اسطوره‌ای-عرفانی نمایان می‌شوند. جایی که باید با کنار زدن دیدافزارهای پیش‌گماردیده که همچون لنگرهای فکری، توان فکر کردن را می‌گیرند و شتابزده، نمایشی از تحلیل پیش می‌نهند، تحلیلی از روند، معنا و چگونگی نهشی تاریخ در میان نهاده شود که به بیرون زدن از چرخه‌ی هرمنیوتیک ایمانی بیانجامد.

پژوهش و کاوش پیش رو، مانند هر پژوهش و کاوش علمی دیگر، در پی در میان نهادن «راه حل» نیست و این‌همه را همچون نتیجه‌ای از کاوش در بنیادهای نظری و بررسی شرایط^۱ پدیداری وضعی تاریخی، در میان می‌نهد. از سوی دیگر، در سده‌ی بیست و یکم و با نگر به پیشرفت‌ها و آگاهی‌های پدید آمده از کاوش‌ها و یافته‌های نظری بس ارجمند و گران‌بهای اروپاییان، ادعای بی‌نیازی به آن دستاوردها یاوه‌گویی است؛ اما این‌همه به‌ویژه هنگامی که سخن از ایران می‌رود، باید با گذر از پیچ و تاب‌ها، آشکارگی‌ها/ پوشیدگی‌های همزمان، تفاوت‌ها و دشواری‌های نظری فراوان برخاسته از فرهنگ، اسطوره، تاریخ، سیاست و زبان در جامعه‌ی ایران و فرآورده‌های آن در درازنای تاریخ آزموده شود. اسمیت به امر ملی در ایران چونان پدیداری تاریخی و فراتر از دگرگونی‌های سیاسی دو سده‌ی گذشته پرداخته است. اما در باره‌ی ایران و ملت آن، سخن اسمیت نیز بسنده نیست و این پدیدار تاریخی^۲ نیازمند پژوهش‌هایی درازدامان و از بنیاد دیگرگونه است.

در بیشتر گفتارهایی که مدعی تحلیلی از تاریخ و سیاست در ایران، به‌ویژه در پیوند با امر ملی بوده‌اند، ویژگی‌های ذهنیت اسطوره‌ای-عرفانی یافتنی است. در این گفتارها، با تمام تفاوت‌های دامنه‌ای، سخن گفتن از ایران سرانجام به علتی یگانه می‌انجامد و از این‌رو دچار بن‌بست‌هایی چندسویه و چندگانه می‌شوند که توان دیدن و بررسی‌دن دشواری‌های برآمده از

بس گانگی^۱ وضع تاریخی ایران را از آن‌ها می‌گیرد. در این بستر، پیش و بیش از آن که سخن از علت، که جز در بررسی شرایط پدیداری آن آشکار نمی‌شود، در میان باشد، در پی وارونگی‌های گفتارهای اسطوره‌ای-عرفانی، سخن خواه ناخواه به معلول می‌گراید. از این وارونگی، خلقیات نویسی در جایگاه نمونه‌ای آشکار از دانش‌نما یا شبه‌علم^۲ که به معلول اندیشی، این همان‌پنداری، تاریخ‌ستیزی و سیاست‌زدایی می‌انجامد، برمی‌خیزد. در لایه‌ای دیگر از وارونگی و این همان‌پنداری، تقلید از نظریه‌ها و ایدئولوژی‌های دو سده‌ی گذشته‌ی اروپا، تحلیل‌هایی استقرایی از تاریخ و جامعه‌ی ایران در میان می‌نهند. «استبداد ایرانی»، «جامعه‌ی کوتاه‌مدت»، «شیوه‌ی تولید آسیایی»، «جست‌وجوی «فئودالیسم» و نسبت‌های طبقاتی با کاربست چارچوب‌های طبقاتی جامعه‌های اروپایی، همچنین دیگر تحلیل‌های فرآورده‌ی گفتارهایی اروپایی در باره‌ی تاریخ ایران، با کاربرد یکی از بنیادی‌ترین ویژگی‌ها و مغالطه‌های اسطوره‌ای-عرفانی، استنتاج و همگانی‌سازی (تعمیم)، می‌پندارند با پرداختن به نمونه‌هایی جزئی از هر بخشی از تاریخ ایران، می‌توان در باره‌ی کل آن نظریه پرداخت. در نمونه‌هایی دیگر، با درآمدن از در نفی هستی تاریخی و جغرافیایی ایران و ملت آن، نیز نکوهش بی‌پایه و مایه‌ی زبان پارسی، در پوشش معنویت و عقلانیت، جامعه‌شناسی و تحلیل‌نماهای سیاسی، شعارهایی همچون «جهان‌وطنی»، «به‌در بردن کلاه خود از معرکه» و «حرکت به‌سوی عدالت و آزادی» داده‌اند.

بدترین و تباه‌آلودترین رخداد برای دیدافزارهای تحلیلی، آلودگی به بندهای ذهنی ایدئولوژی‌ها و کین‌توزی‌های تاریخی، دینی، سیاسی و طبقاتی است. همان بندی که ذهن اسطوره‌ای-عرفانی روشنفکران/ فعالان سیاسی دچار آن شده و آنان را نه‌تنها از روی‌آوری پدیدارشناسانه ناتوان می‌کند، که دچار این همان‌پنداری‌های بیمارگونه، نیز تاریخ‌ستیزی، واقعیت‌گریزی و سیاست‌زدایی کرده است. در چنین بستری، پاسخ همواره پیشاپیش آماده است؛ حتا اگر تحلیل‌گر بکوشد پژوهشی را سامان دهد، روند، نتیجه و پاسخ‌ها را پیشاپیش می‌داند، تنها می‌کوشد موضوع، واقعیت و زبان آن را با آرزو و آماج پیشاپیش زبانی خویش همسو سازد. راه حل‌های اسطوره‌ای-عرفانی شاید تفاوت‌هایی داشته باشند، اما همه در دامنه‌ای از گونه‌ای یگانه می‌گنجند؛ گونه‌ای که بنا به تاریخ‌ستیزی و واقعیت‌گریزی هیچ پیوندی با وضع حقیقی پدیدار ندارد. در واپسین و خطرناک‌ترین نمونه‌ی تقلیدی از گفتارهای اروپایی در رویارویی با ایران، به پرسش گرفتن اصالت و هویت در پست‌مدرنیسم، بدون فهم و درنگ در تجربه‌ی

1. multiplicity
2. pseudoscience

تاریخی، فلسفی، سیاسی و اجتماعی نهفته در پس آن، چونان ابزار در دست روشنفکران/ فعالان سیاسی شده تا بنا به چیرگی ویژگی‌های ذهنیت اسطوره‌ای-عرفانی از سویی و کین‌توزی‌ها و عقده‌های سیاسی و اجتماعی از دیگرسو، به ایران‌ستیزی بپردازند.

کتاب پیش رو، کوششی در راه طرح بنیادهای نظری ملی‌اندیشیدن، نیز آزمون سویه‌هایی از پدیدار/ هستی-تسخیرشناسی گفتارهای اسطوره‌ای-عرفانی است و شرایط پدیداری وضعی همواره پیشاپیش زبانی را در ریختارهای گوناگون فرهنگی، تاریخی، سیاسی و اجتماعی می‌کاود. وضعی که باید آن را با بررسی کارکردهای پیچیده‌ی چرخه‌ی هرمنیوتیک ایمانی و با آموختن آن چه فوکو «هنر نافرمانی اختیاری و سرکشی فکورانه» در برابر «سیاست حقیقت» می‌نامد، واکاوی و شناخت. این نقد، کنش و کوششی فلسفی در فراروند رهیدن از تسخیر اشباح زبانی/ زمانی گفتارهای اسطوره‌ای-عرفانی است و شاید بر سویه‌هایی پرتو افکند که تا کنون آن‌چنان که باید به آن‌ها پرداخته نشده است.

گفتارهای این کتاب در چهار پاره‌ی بنیادین سامان یافته‌اند؛ پاره‌های چهارگانه در چارچوب دستگاهی از مفهوم‌هایی پرشمار و به هم پیوسته، واکاوی و سنجش سویه‌های بنیادین و ویژگی‌ها و پی‌آمدهای گفتارهای اسطوره‌ای-عرفانی از سویی و طرح بنیادهای نظری ملی‌اندیشیدن از دیگرسو را در بر می‌گیرند. بنا به پیوستگی مفهوم‌های طرح‌شده و کاربرد آن‌ها در سنجش نمونه‌های گوناگون، نمی‌توان پاره‌ها و گفتارهای گوناگون کتاب را بدون نگر به پیوند درونی و پیوستگی آغاز به پایان آن‌ها خواند.

پاره‌ی نخست سه گفتار دارد که نخست به بایستگی روی‌آوری پدیدارشناسانه به قلمرو^۱ (ایران) پرداخته شده است. در گفتار دوم: «لانگژ، لانگ و پرول؛ واژه‌ها و چیزها»، جایگاه بنیادین چگونگی فهم زبان و پیوند با آن بررسی شده است؛ در گفتار سوم به «مشروعیت دوران مدرن» و بایستگی فهم ویژگی‌های آن در رویارویی با گفتارهای اسطوره‌ای-عرفانی پرداخته شده است. در پاره‌ی دوم با هشت گفتار، به سنجش و واکاوی کوتاه‌بینی‌های گفتارهای اسطوره‌ای-عرفانی و پادزهر آن، ملی‌اندیشیدن، با کاوش در مفهوم «زمان» و پیوند درونی آن با مفهوم فلسفی مکان از سویی و مفهوم تاریخی و سیاسی قلمرو از دیگرسو، چونان عنصرهایی بنیادین و استراتژیک در زندگی فردی و جمعی، پرداخته شده است. پاره‌ی سوم را بررسی نمونه‌هایی از برخی فرآورده‌ها و پی‌آمدهای گسست و وارونگی‌های گفتارهای اسطوره‌ای-عرفانی در سیاست، در برمی‌گیرد؛ در گفتار نخست، نمونه‌ای از آلودن سیاست به عرفان و تباهی‌های پی‌آمد، بررسی شده است؛ در گفتار دوم، به «اسطوره‌ی بازسازی جهان با طرح‌های

کارآگاهی؛ مورد علی شریعتی: کارآگاه توده‌ها»، پرداخته شده است. پاره‌ی چهارم، «تاریخ‌سستیزی، جامعه‌گریزی و سیاست‌زدایی معنوی» را دو گفتار در برگرفته است؛ نخست «فکر انتزاعی، کودکی روح، جهان‌وطنی و پندار زبان جوان ابزار ارتباط و انتقال: مورد مصطفی ملکیان؛ دل‌نگران انسان‌ها با به‌در بردن کلاه از معرکه»، دوم «فکر انتزاعی و جعل مفهوم‌ها در جهان‌وطنی، آمیختگی و این‌همانی عرفانی»، که در دو بررسی انتقادی کاویده شده است. در گفت‌آوردها به شیوه‌ی نگارش نویسنده یا مترجم دست زده نشده است.

پانویس‌های پرشمار و در برخی نمونه‌ها درازدامان، گاه، بخش‌های بنیادینی از متن را سامان داده‌اند. جدا از ناتوانی‌های پرشمار من در نوشتن و چندگانگی سویه‌های موضوع، بخش بزرگی از گنگی‌های احتمالی متن و نیاز آن به پانویس، فرآورده‌ی نابسندگی^۱، گنگی و چندپهلویی نهفته در سرشت زبان و برآمدی از مفهوم پاشیدن/انتشار^۲ در آن است که در کتاب به آن پرداخته شده است. همچنین، چون زبان نویسنده و متن را راه می‌نماید و نه وارونه‌ی آن، آشکار شد که مرز میان اصلی و پانویس چنان بر هم لغزیده که دانستن این که کدام یک پیوست (مکمل)^۳ یا افزونه‌ی آن دیگری است و باید آن را کامل کند، دشوار شده و در مرز ناممکنی به سر می‌برد. نابسندگی/انتشار معنا در زبان، در لایه‌های گوناگون و مختلف، در نیاز به تکمیل متن اصلی با پانویس نمودی ویژه می‌یابد. خطرناکی پیوست/مکمل در هراس افکندن به دل متن اصلی را چنان که دریدا (2016: 324) نوشته، در روند کار دریافتیم. پانویس‌ها در آغاز به این انگیزه و امید برآمدند که با پیوست به تنه‌ی اصلی متن، شاید گنگی‌های پرشمار آن را اندکی رسا کنند؛ اما آرام آرام چنان استوانه‌ای در کانون متن ساختند و به درون آن راه باز کردند که گاه انگار از تنه‌ی اصلی متن گسسته و تنه‌ای همپای آن آفریده‌اند. معنا و خودنمایی زبان در روند ناگزیر انتشار، از متن اصلی به پانویس‌ها نشت و درز می‌کنند. از این‌رو، در بخش‌هایی از متن انگار دو متن موازی اما همسو و در پی هم، خوانده می‌شود. پانویس در این بستر، دیگر حاشیه‌ای که نخواندن آن آسیبی به اصل نمی‌رساند، نیست؛ پانویس در بیشتر بخش‌ها، از سوی بنا به جلوگیری از آشفته‌گی در فرم و از دیگرسو، چنان که آمد، بنا به تحمیل خود به اصل پدیدار شده است. پیش‌گفتار نیز همچون پانویس، جایگاهی پیوستی/مکملی دارد. پیش‌گفتار پدیدار می‌شود تا بازنمودی تکمیلی از متن را فرا پیش خواننده‌ی احتمالی بنهد؛ اما اگر متن، چنان که باید و شاید تکمیل نیست و نافرجامی خود را در نیاز به پیش‌گفتار می‌جوید، چرا باید آن را به

1. inadequacy
2. dissemination
3. supplement

انتشار سپرد؟ هستی‌تحمیلی پیش‌گفتار و پانویس، گویای نابسندگی زبان و در پی آن، نافرجامی، در راه‌بودگی و آیندگی همیشگی هر نوشتار/گفتار است؛ چنان‌که همواره می‌توان چیزی از آن‌ها کاست یا بدان‌ها افزود. از دیگر سو، پیش‌گفتار و پانویس با پیوستن به متنی که اصلی‌پنداشته شده، با گسست آرام آرام پیوندهای قراردادی، از متن اصلی‌داو می‌خواهند و دیگر به جایگاه نخستی خود خرسند نیستند. پیوست چنان موشی به درون متن اصلی‌دهلیز می‌زند و از میان برزن‌ها در پی دستیابی به شاهراه‌ها است. به هر روی، کوشیده‌ام آن‌چه را در بستر زبانی‌بازنمایی‌ها، از چندین‌سویگی و پیچیدگی‌های موضوع در ذهنم در جایگاه «ایده» بازنموده شده بود، در پیکر کتاب پیش‌رو برون‌آخته^۱ کنم. اما سرانجام^۲ داوری‌کشاکش بی‌پایان اصل و پیوست و چگونگی ادامه‌ی بازی نابسندگی زبان/متن را باید از این پس به خواننده‌ی احتمالی، که دشواری وظیفه‌ی پدری/مادری متن به دوش او خواهد بود، سپرد. او که در خواندن متنی با پیچیدگی‌های ویژه، نیز پانویس‌های پرشمار و درازدامان، باید به انگیزه، نیرو، بُرداری، دقت و کوشش برای آهسته و پیوسته‌خوانی، نیز دوری هرچه بیشتر از شتاب و پیش‌انگاشت فراخوانده شود.

نیچه در جمله‌ای درخشان نوشته: «پختگی انسان در بازیابی آن جدیتی است که در کودکی هنگام بازی داشته‌ایم.» (Nietzsche, 2002: 62) در هنگامه‌های پر از فراز امید و نشیب نا-امیدی‌اندیشیدن، پژوهیدن و نوشتن این کتاب، جدا از بهره‌مندی از نیرومندترین انگیزه‌های ملی، دمامد کوشیده‌ام همچون امیروی «دونده» با همه‌ی وجود پدوم تا شاید با بازیابی اندکی از آن جدیت دلنشین، بی‌همتا و از دست‌شده، بخش کوچکی از آبردهی‌هایی را که به خودم دارم بپردازم؛ دویندی که امید دارم تا به دوری هرچه بیشتر از ابتذال، ساده‌انگاری، کوتاه‌بینی‌های حقیقت‌نما و فرومایگی‌های روزافزونی که از هر سو و به هر سان ما را در بر گرفته و می‌فریبند، بیانجامد. دوری از آن‌ها شدنی نیست مگر با پرداختن به فلسفه، ادبیات و هنر، نیز پذیرش دشواری‌های پرشمار مسئولیت‌گران‌بارِ آزادگی. سرانجام^۳ این کتاب را به دادگری و داوری «زمان» و غربال‌به‌دستانی که از عقب کاروان می‌آیند^۴ می‌سپارم؛ چنان‌که بامداد^۵ شعر نو پارسی

1. objectify

۲. در نامه‌ای از نیما به احسان طبری در بیست و دوم خرداد هزار و سی‌سد و بیست و دو آمده: «من فکر می‌کنم: آیا آن‌ها که به جای ما خواهند بود چه خواهند گفت؟ نتیجه‌ی هزاران قضاوت گوناگون نخواهند بود؟ آنچه اکنون ما نیستیم و برای خود ممکن است باشیم. و حتماً شما هم همین فکر را می‌کنید. زیرا ما قبلاً دانسته‌ایم که هرچه از جمع می‌آید، و بنابراین آنکه غربال به دست دارد از عقب کاروان.» (نیما،

در شاهکاری سرود: «کاشکی کاشکی / داوری داوری داوری / درکار درکار درکار... اما داوری آن سوی در نشسته است، بی‌ردای شوم قاضیان. ذاتش درایت و انصاف / هیأتش زمان. و خاطره‌ات تا جاودان جاویدان در تکرار ادوار داوری خواهد شد.» (شاملو، ۱۳۸۷: ۹۷۳) ایدون بود، ایدون‌تر باد.

تیر هزار و چهارصد خورشیدی

پاره‌ی نخست: بنیادهای نظری

گفتار نخست: روی‌آوردگی به قلمرو، ایبوخه و آگاهی
گفتار دوم: لانگژ، لانگ و پرول؛ واژه‌ها و چیزها: بازتاب، قصد/ اراده یا ساخت/
بازنمایی؟ درآمدی بر پدیدار/ هستی-تسخیرشناسی گفتارهای اسطوره‌ای عرفانی و
بازنمایی جمعی
گفتار سوم: مشروعیت دوران مدرن، دیفرانس، کنجکاوی نظری بی‌رحمانه و
خودکامگی واقعیت

گفتار نخست

روی آوردنگی به قلمرو، اپوخه و آگاهی

«آن چه آشنا است به دلیل آشنا بودن شناخته شده نیست. در مورد شناخت، جا افتاده ترین شکل خودفریبی و فریب دیگران این است که فرد، چیزی را شناخته شده بپندارد و سپس با آن از در صلح دریابد.» (Hegel, 2018: 20)

هر پدیدار با درآمدن به دیدگان شماری از ویژگی های خود را می نماید. اما همواره شماری از آن ویژگی های را نیز از دیدگان پنهان می دارد. از دیگرسو، شاید آن چه در نمود نخستین از چیزها به دیده درمی آید، با واقعیت سرشتینه ی آن ها تفاوتی بنیادی داشته باشد و با پوشیدگی در بازنمایی های زبان، بینندگان را بفریبد. پینش داده های زبانی، ارزشی و روانی آموزه های فرهنگی، تاریخی و اجتماعی همواره بیننده را از شناخت واقعی آن چه در جایگاه پدیدار می بیند، بازمی دارند. «بازگشت» به سوی خود چیزها^۱، آموزه ی بنیادی پدیدارشناسی، در پی چیرگی بر آن فریبندگی / بازدارندگی است تا به شناختی از «خود چیزها»، فراتر از نموده های فریبنده ی زبانی دست یابد. آگاهی از چیستی «خود چیزها»، نیازمند «روی آوردنگی»^۲ به آن ها و دیکانستراکشن زبان، در جایگاه سازنده ی پیشاپیش آن ها است. هوسبرل «روی آوردنگی» را «ویژگی ذاتی آگاهی» می داند. آگاهی رخ نمی دهد مگر در روی آوردنگی به چیزها، در پرتو سنجش در اندیشه ی تئوریک-تجربی. اندیشه ای که برای فهم موضوع، هیچ راهی جز قرار دادن آن در آزمون سخت مفهوم ها، ندارد. آگاهی همواره آگاهی از چیزی در

1. Zu den sachen Selbst- (Back) to the things themselves
2. intentionalität- intentionality

فراروند روی آوردن به آن است. آگاهی با روی آوردی به پدیدارها، در پی فرا رفتن از نمود نخستین و نا-پدیدارشناسانه است، تا شاید فهمی از سویه‌های آشکار و پوشیده به دست آید. روی آوردن با کوشش برای دوری از آموزه‌های پیشینی، در رویارویی با چیزها، داوری، ارزش گذاری، سخن گفتن و حکم دادن در باره‌ی آن‌ها را در «اپوخه (آونگان کردن، بازداشت، تعلیق)»^۱ قرار می‌دهد. اپوخه زبان و ذهن را از داوری در باره‌ی چیزها و رخدادهای، تا هنگام پدیداری آن‌ها در پهنه‌ی آگاهی، بازمی‌دارد. هوسرل، این گمانمندی فیلسوفانه و کنش پدیدارشناسانه را «در کمانه گذاردن»^۲ می‌نامد.

«هر زیسته آگاهی به‌طور کلی در خودش آگاهی/از این یا آن چیز است، صرف‌نظر از این‌که آگاهی از این اعتبار (در متن فرانسه: وجود) واقعی این اوبژه و همه مقبولات طبیعی‌ام امتناع کنم. بنابراین باید محتوای من می‌اندیشم استعلایی را گسترش داد و عنصر جدیدی به آن افزود و گفت: هر می‌اندیشم و یا هر زیسته آگاهی چیزی را افاده می‌کند و حمل می‌کند، و هر کدام از آن‌ها این کار را به‌شیوه خودش انجام می‌دهد. ادراک خانه یک خانه را افاده می‌کند، یا به عبارت دقیق‌تر این خانه منفرد را و آن را به‌نحو ادراکی افاده می‌کند؛ خاطره خانه، خانه را به‌عنوان خاطره و تخیل آن را به‌نحو خیالی افاده می‌کند؛ یک حکم حملی درباره‌ی خانه‌ای که به‌نحو ادراکی «آنجا در مقابل من قرار دارد» آن را به‌شیوه حکم [حملی] افاده می‌کند، و الی آخر. زیسته‌های آگاهی زیسته‌های قصدی نیز نامیده می‌شوند، و منظور از واژه قصدی چیز دیگری نیست جز همین ویژه‌گی ذاتی و عمومی آگاهی، یعنی آگاهی از چیزی بودن، که به‌مثابه می‌اندیشم (cogito) متعلق اندیشه‌اش (cogitatum) را در خود حمل می‌کند.» (هوسرل، ۱۳۸۶:

۳-۷۲)

پدیدارشناسی در پی دیدن آن چیزی است که «آن‌جا در مقابل من قرار دارد»، اما آن‌چه آن‌جا در مقابل قرار دارد، سویه‌هایی آشکار و پنهان دارد. بخشی بنیادین از پدیدارشناسی، بیش و پیش از آن‌که به آن سویه‌های آشکار بپردازد، باید بکوشد به‌سوی آن‌چه از دیدگان پنهان می‌شود، برود. به‌سوی آن‌چه بخشی از آن بنا به

1. epoche- ἐποχή (epokhē)

2. bracketing

عادت و فریب در آشنانمایی دیده نشده یا نمی‌شود. آن پنهان‌شدگی‌ها هرگز از گونه‌ی رازآلودگی‌های اسطوره‌ای-عرفانی نیستند؛ آن‌ها فرآورده‌ی «زبان» و نابسندگی، گنگی، گمان‌انگیزی، پوشیدگی، چندپهلویی و نیمه‌کاره ماندن و نافرجامی همیشگی هر گفتار و روایت در آن‌اند. هیچ پدیداری یکسره بر ما گشوده و آشکار نیست؛ هر دریافتی از پدیدارها، بنا به زبانی بودن نیم‌بند و همواره در راه وامی‌ماند. چون هر پدیدار در زبان رخ می‌نماید و زبان، با کاستی‌ها و نابسندگی‌های سرشار، پذیرای آشکارگی یکسره‌ی هیچ پدیداری نیست. از دیگرسو، آن‌چه زبان از پدیدار بازمی‌نماید، در بسترهای گوناگون فرهنگی، اجتماعی، سیاسی، تاریخی و مانند آن‌ها ساخت می‌یابد و همواره از سرشت و حقیقت همیشه‌پنهان آن پدیدار، گامی دورتر می‌شود. جُستن بستری فرا-زبانی که بسترهایی فرا-زمانی و فرا-مکانی را نیز در پی دارد، تنها آرزویی است که بنا به واقعیت‌ستیزی، تاریخ‌گریزی و سیاست‌زدایی‌های گفتارهای اسطوره‌ای-عرفانی، رخ می‌نماید. هیچ فهمی فراتر از زبان نیست و از این‌رو هیچ فهمی یکپارچه، همه‌گیر، گویا و رسا نیست. زبان با پناهگاه و لنگرگاه‌هایی که بر ذهن می‌افکند، همگان را دچار فریب آشنایی و شناخت می‌کند. فرد یا جمع دچار فریب آشنایی و شناخت زبان، با سنگر گرفتن در پس پناهگاه‌های آن، نیز آویختن از لنگرگاه‌های قطبی آن، یا از روی آوری به پدیدارها خود را «هنرمندانه» کنار می‌کشند، یا بنا به عادت‌وارگی‌های زبان‌آلود، دچار تکرار از سوئی و انگاره‌ی تحلیل از دیگرسو می‌شوند.

شاید یکی از بهترین نمونه‌ها در باره‌ی ناگشودگی و ناآشکارگی پدیدار، چهره باشد. پدیدار چهره با مرزها و چندی و چونی‌های ویژه‌ی خود، هر بار و از هر سو با نمودی دیگرگونه، به دیدگان می‌نشیند. چهره هرگز خود را یکسره و یکپارچه بر ما نمی‌گشاید؛ چهره همواره رازهایی در خود پنهان دارد که در آستانه‌ی زبانی‌گشایش و آشکارگی، به مرزی دگرسان دست می‌گشاید و سویه‌ای دیگرگونه از خود را می‌نماید و با تصویری دیگرگونه، فرا پیش نهاده می‌شود. هر چهره‌ی آشنا، حتا چهره‌ی خود انسان، با دگرگونی‌ها و چندسویه‌گی‌های ناگزیر، فریبندگی آشنایی و نمایش شناخته‌شدگی را نمایان می‌سازد. در رویارویی با چهره‌ها، فریبنده‌ترین راه وانمود کردن به آشنایی، شناخت و در آمدن از در صلح است. از این‌رو، به آشنایی و شناخت چهره‌ها نباید باور

داشت. چهره‌ها در بستر بازنمایی‌های زبانی پدیدار می‌شوند و این پیوندی با واقعیت دگرگون‌شونده و چندسویه‌ی آن‌ها ندارد. دگرگونی و دست‌نایابی چهره، تنها بنا به آن‌چه در گذار سالیان بر چهره می‌آید، نیست؛ هر چهره، در هر زمانی از شدن خود، دستخوش نموده‌ها و دگرگونی‌هایی است که هنوز تن به تازیانته‌ی زمان نسپرده‌اند، اما همواره دچار دگرگونی و چندسویگی هستند. پدیدارها به همان سان که آشکار می‌شوند، پنهان نیز می‌شوند. چندسویگی پدیدارها، تاریخ پنهانی که بر آن‌ها گذشته، فهم ناچار و ناگزیر زبانی آن‌ها، نابسندگی و نیمه‌کارگی زبانی هر دریافت از حقیقت و ویژگی دگرگون‌شونده‌ی هر پدیدار، انسان را از دستیابی یکپارچه، گویا و همه‌سویه به سرشت، چرایی، چگونگی، چندی و چونی آن‌ها بازمی‌دارد.

پدیدار ایران برجسته‌ترین نمود روند فریندگی زبان و نمود آن در توهم آشنایی و شناخت در گفتارهای اسطوره‌ای-عرفانی سیاسی است. هر دو دسته‌ی ستاینندگان و ستیزندگان ایران در باره‌ی آشنایی با و شناخت از آن هرگز دچار گمان نمی‌شوند. از آن‌رو که زبان همواره پیشاپیش آنان را با نمایش آشکارگی، خودبسندگی، گویایی و فرجام‌بخشی به هر روایتی، فریفته است. نهشی دوگانه‌ی روی‌آوری به پدیدار ایران را در بر گرفته است. از سوی نابسندگی و گنگی زبان در روی‌آوری، ناتوانی در آشکارسازی و نمودبخشی گویا به آن را در بر دارد. از دیگرسو، در هر نهشی تنها زبان هست و هیچ‌گزیر و گزیری از چیرگی بی‌چون و چرای آن نیست. بنا بر این، روی‌آوری به پدیدارها، به‌ویژه ایران، باید کنشی همیشگی باشد تا زبانی را که آن را بازمی‌نماید، همواره واکاوی و سنجیده شود.

دیری است تا هنگام آن است که از سویه‌هایی دیگرگونه به پدیدار ایران روی آورده شود. گونه یا گونه‌هایی از روی‌آوری پدیدارشناسانه که از چنگال داوخواهی‌ها و زبان کین‌توزی‌های دینی، تاریخی، سیاسی و اقتصادی رهیده‌اند و می‌کوشند با دیدافزارهایی از بنیاد دیگرگونه، در باره‌ی پدیداری تاریخی فلسفه‌ورزی کنند. روی‌آوری به پدیدار ایران چونان سرزمینی با تاریخی درازدامان و پیچیده، بیش و پیش از هر چیز این سرزمین و مردمان آن را از گزند کوتاه‌بینی‌های هر دم افزون‌بی‌مکانی/ بی‌زمانی‌های گفتارهای اسطوره‌ای-عرفانی می‌رهاند. بلندمدت‌ترین کین‌توزی‌ها نیز نسبت به تاریخ ایران بس کوتاه‌مدت‌اند. بنا بر این، پایه و مایه‌ای خردمندانه برای تحلیل

فلسفی-تاریخی ایران نمی‌تواند بود. با تن دادن به کوتاه‌مدتی گفتارهای اسطوره‌ای-عرفانی، همواره بخش‌هایی بس بنیادین از تاریخ ایران در پس تاریکی کین‌توزی‌ها پنهان شده و آگاهی پدیدارشناسانه را نشدنی می‌کند. از درون کین‌توزی‌های تحلیل‌نما و ناتوانی در گذاردن موضوع تحلیل در بستری بس گسترده و درازمدت‌تر از نیازهای روزمره، آموزه‌های کوتاه‌مدت و تنگناهای عمر هر فرد، به کنش‌های نسنجیده‌ی انقلابی یا با روی‌گردانی از واقعیت‌ها و ستیز با تاریخ، به فراخوانی همگانی به نیاندیشیدن و نفهمیدن می‌انجامند. ناباوری به گذشته‌ی تاریخی ایران و فروکاستن عمر بس دراز آن به کوتاه‌بینی و کین‌توزی آموزه‌های سیاسی، بیش و پیش از هر چیز، آگاهی تاریخی پدیدارشناسانه‌ی ما را در تنگناهای پرشمار کوتاه‌مدتی‌ها و جزئیات‌های فرومایه‌ی گفتارهای اسطوره‌ای-عرفانی قرار می‌دهد. جامعه‌ی ایران بنا به بی‌شمار گواه آشکار و پنهان، هرگز کوتاه‌مدت نیست؛ کوتاه‌مدت آگاهی ذهن اسطوره‌ای-عرفانی از بود و نمود خود است که با بازنمایی در مغالطه‌ی خلط نسبت^۱، به جامعه فرافکنده می‌شود. در بستر ستایش کوتاه‌بینانه‌ی بی‌مکانی/بی‌زمانی در بازنمایی‌های زبانی اسطوره‌ای-عرفانی، باید با بیرون زدن از تنگناهای آگاهی‌های دروغین^۲، همواره آگاهی را با واکاوی و سنجش، به درازنای تاریخ ایران در چشم‌انداز مکان و زمان تاریخی آن گسترده‌تر کرد. آگاهی تاریخی یا در بستر زمان و مکانی ملی و در جایگاه نسبت جزء به کل پدیدار می‌شود، یا باید در راستین بودن آن سخت گمان ورزید.

با پیوند تنگاتنگی که گفتارهای نظری در سیاست، به‌ویژه در نیمه‌ی دوم سده‌ی بیستم، با جغرافیا یافته‌اند، پرداختن به قلمرو^۳، در جایگاه پهنه‌ی جغرافیای سیاسی برجسته‌تر از همیشه شده است. قلمرو مفهوم بنیادی جغرافیای سیاسی است که در پرتو چندی و چونی آن، به بررسی شرایط ژئوپلیتیک و ژئواستراتژیک هر کشور می‌پردازند. از این‌رو پرداختن به پدیدار ایران، بیش و پیش از آن که پیوندی با میهن‌دوستی داشته باشد، کنشی استراتژیک در پرتو مفهوم قلمرو است که بدون پشتوانه‌ی آن، سویه‌های گوناگون زیست طبیعی، فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی نیز معناهای خود را از دست

۱. کاربرد نسبت‌های ناهمسان در جایگاه نسبت‌های همسان.

2. false consciousness

3. territory

می دهند. قلمرو با مفهوم مالکیت تاریخی بر سرزمین/ مکانی مشخص معنا می یابد. دریافتِ زمان، خواه فردی خواه جمعی، در پرتو پیوند آن با سرزمین/ مکان است. اگر فهمی از قلمرو و بایستگی پاسداری از آن در میان نباشد، فهمی از زمان و تاریخمندی باشندگان آن قلمرو نیز در میان نیست؛ در این بستر، زیست تاریخی و زیست روزمره‌ی مردمان آن قلمرو همواره دستخوش تهدیدهای گوناگون به سر می برد. نبود فهم از قلمرو، در جایگاه پدیداری سیاسی، جغرافیایی و تاریخی، نیز رویارویی ساده‌انگارانه با آن، فرآورده‌ی بی مکانی/ بی زمانی ستوده شده در گفتارهای اسطوره‌ای-عرفانی است. مفهوم‌های مکان و زمان در جایگاه بنیادی‌ترین بسترهای زیست انسان، معناهای تاریخی، فلسفی، سیاسی، اجتماعی و فردی خود را از قلمرو می گیرند. بنا بر این، وابستگی به مکان و زمانی ملی و اندیشیدن به تاریخمندی آن‌ها، تنها در پرتو پرداختی استراتژیک و فلسفی به قلمرو، چونان مفهومی سیاسی، جغرافیایی و تاریخی شدنی است.

«آگاهی ملی ما با ایستادن در «آستانه» دوران جدید تکوین پیدا کرده است و تدوین اندیشه تاریخی جدید نیز جز با تن در دادن به الزامات این آگاهی ملی جدید ممکن نخواهد شد. ایستادن در آستانه دوران جدید ایران از این حیث کاری سترگ و امری خطیر و پرمخاطره است که مانند هر «ایستادنی» نیازمند ایجاد نسبتی با مختصات جای-گاهی در تاریخ است. این جای-گاه تاریخی، در برش عرضی آن، بر پایه سنتی پرتعین استوار شده است، یعنی این که هر «ایستادنی»، در نهایت، نوعی رویارویی با سنت است و گریزی از آن نیست. در پس پرده پندارهای ایدئولوژیکی و در لامکان عرفان، به مثابه ابزار پیکار سیاسی، این نسبت با سنت و، در نهایت، ایستادن در آستانه تجدد امکان پذیر نخواهد شد.» (طباطبایی، ۱۳۸۶: ۳۰-۱۲۹)

ستایش بی مکانی/ بی زمانی در گفتارهای اسطوره‌ای-عرفانی، در جایگاه ابزار پیکار سیاسی با ملی اندیشیدن، یا نمایش جهان وطنی را در پی دارد یا فریب برآمده از توهّم آشنایی و شناخت ایران که این بار بجای درآمدن از در صلح، از در بی باوری درمی آید تا از هرگونه روی آوردگی راستین که باید به نقد بنیادین نموده‌های گوناگون اجتماعی، سیاسی و تاریخی بیانجامد، شانه خالی کند. رویارویی کوتاه مدت با پدیدارها، نخست به فروکاستن آن‌ها به نیازها و مسأله‌هایی می انجامد که بررسی در پرتو نگاهی تاریخی-

فلسفی، آشکار می‌سازد که ارزش آن‌ها در سطحی نبوده که پدیدار به تنگنایهای گوناگون آن‌ها فرو کاسته شود. بنا بر این، روی‌آوری پدیدارشناسانه به ایران، نخست باید آینه را از زنگارهای پرشمار و فریبنده‌ی آموزه‌های کوتاه‌مدت ایدئولوژیک و پندارهای اسطوره‌ای-عرفانی که در بستر برداشت‌های دم‌دستی از زبان ساخته می‌شوند بزداید، سپس آن را موضوع اندیشه‌ای قرار دهد که از مرداب سیاست‌زدگی رهیده است: «در سده‌های گذشته، ایران موضوع تأملی در ادب فارسی، و در دهه‌های گذشته ایران «مسئله‌ای» در علوم اجتماعی بود. زمان آن فرارسیده است که بتوانیم ایران را به عنوان «مشکلی» در اندیشیدن جدید مطرح کنیم. ایران، به عنوان مسئله، موضوع شاخه‌هایی از علوم اجتماعی است و اهل این علوم وضع توسعه ایران، نظام طبقاتی و آرایش طبقات، بیکاری، آسیب‌های اجتماعی، نیروی انسانی، سطح دانش عمومی و ... آن را در دانشی با عنوان «مسائل ایران» بحث می‌کنند. دانش مسائل ایران ساده است و با رفع آسیب‌هایی از قبیل بیکاری، بزهکاری، فحشا، اعتیاد، کم‌رشدی و ... این شاخه از دانش نیز اعتبار خود را از دست خواهد داد ... ایران به عنوان «مشکل»، ناظر بر فهم وضع پیچیده ایران و بازسازی آن به عنوان «موضوع تأمل نظری» در وعاء ذهن است.» (طباطبایی، ۱۳۹۵: ۸-۵۷)

نسبت‌های نادرستی که گفتارهای سیاسی و گفتارهای اسطوره‌ای-عرفانی، هر کدام در زمینه‌ای و گاه در همدستی‌های حقیقت‌طلبانه، در رویارویی با کشور^۱ به کار می‌بندند،

۱. «کشور یا دولت» از مفهوم لاتینی *res publica* (ریشه‌ی *republic /republique*) و انگلیسی *commonwealth* برآمده است. با ریشه‌ی فرانسه‌ی قدیم *estat* و لاتینی *status* (برگرفته از *stare* به معنی ایستادن) به معنی وضع یا برجا، *state* کاربرد مدرن آن است. بنا به بررسی زبانزد سیسرو، قلمرویی است که امور مردم در آن به فرجام می‌رسند. از دید سیسرو، *commonwealth* «عبارت است از امور مردم (*people's affair* یا *concern of a people*)، اما مردم هر گروه از آدمیان که به هر روی گرد آمده‌اند نیست، بل که جمعی است که در ارتباط با توافقی در باره‌ی قانون و نفع عمومی (*community of interest*) گرد آمده‌اند.» (Cicero, 1999: 18) کشور قلمرو سیاسی امور مردمی است که بر سر قانون و منافع به سازگاری و هم‌آوایی فرهنگی و تاریخی دست یافته‌اند. هر دریافتی از هستی انسانی، خواه فردی خواه جمعی، باید در پرتو دریافتی از قانون و منافع ملی «کشور یا دولت»ی باشد که امور آدمیان باید در آن به سرانجام برسد. کشور مفهومی انتزاعی (*abstract*) و کلی است که در پهنه‌ی تاریخ برون آخته شده و در پیکره‌ای سیاسی در قلمرویی که بنا به خواست مردمان آن، در پرتو حاکمیتی (*sovereignty*)

باید واکاوی و سنجیده شوند تا ذهنی که همواره دستخوش تسخیر^۱ زبان آموزه‌ها و بازنمایی بازنمایی‌ها است، امکان رهیدن بیابد. اما خواه ناخواه، هر فهم و تفسیر زبانی است و فرآورده‌ی شماری پیشداشت. هیچ نقطه‌ی صفر فرا-زبانی که از بازنمایی دور باشد، نیست:

«تعبیر (interpretation) چیزی به‌مثابه چیزی ذاتاً از طریق پیش‌داشت، پیش‌دید و پیش‌دریافت بنا می‌شود. تعبیر هرگز درکی بی‌پیش‌فرض از امری پیش‌داده (presented to us) نیست. وقتی تبلور انضمامی ویژه‌ی تعبیر به‌معنای تفسیر دقیق متن با علاقه به «در آن‌جا حاضر است» چیزی نیست جز پیش‌انگاشت (assumption) بدیهی و بی‌گفت و گوی شخص تعبیرگر، که ناگزیر در آغاز هر تعبیر به‌مثابه آن‌چه که به‌طور کلی پیشاپیش همراه تعبیر «وضع شده»، یعنی در پیش‌داشت، پیش‌دید، پیش‌دریافت از پیش‌داده‌شده، قرار دارد.» (هایدگر: ۱۳۸۹: ۲۰۱)

همواره پیش‌داشتهایی هست که به چگونگی فهم و تفسیر دامن می‌زنند. در این نهش پیچیده و همواره پیشاپیش چگونه باید فهم و تفسیر درست را از نادرست جدا ساخت؟ آیا می‌توان در باره‌ی درستی و نادرستی فهم و تفسیر سخن گفت؟ هر فهم و تفسیر، از سوئی فرآورده‌ی پیش‌داشت‌ها و بازنمایی‌های زبانی‌اند و از دیگرسو، خود پایه و مایه‌ای برای فرآورده‌هایی از این دست خواهند بود. این بده و بستان زبانی/تفسیری هنگامی که از بستر انتزاعی ذهنیت اسطوره‌ای-عرفانی برمی‌خیزد و با دشواری‌های پرشمار واقعیت، تاریخ و تجربه رویاروی می‌شود، بخشی از نادرستی فهم و تفسیر آشکار می‌شود. بنا بر این، با این‌که همه‌ی تفسیرها، ناگزیر، ریشه در زمین زبان دارند و از بازنمایی‌های آن سر برمی‌کشند، اما پی‌آمدها و فرآورده‌های فرهنگی، اجتماعی، سیاسی

مرکزی پدیدار شده است. حکومت (government)، کارگزار (agent) بسودنی (concrete) حاکمیت دولت و تنها عنصر (یا جزئی) از کل پیکره است. دولت همیشگی است اما حکومت زمانمند. جنب و جوش گفتارهای اسطوره‌ای-عرفانی در سیاست، تنها به ابتذال و آلودن مرزها و معناهای مفهوم‌هایی همچون دولت، حاکمیت، حکومت و مانند آن‌ها، به گفتارهای عوامانه انجامیده است. برای نمونه، وارونه‌ی آن‌چه فعالان سیاسی می‌گویند، رئیس‌جمهور حکومت را در دست دارد نه دولت را.

و تاریخی هر گفتار تفسیری با دیگری تفاوت‌هایی بنیادین دارد که دیگر نمی‌توان آن‌همه را به نام زبانی بودن، همسان پنداشت.^۱

۱. آماج بنیادین این کتاب پرداختن به و هشدار در باره‌ی پی‌آمدها و فرآورده‌های نسنجیده‌ی گفتارهای اسطوره‌ای-عرفانی در زمینه‌های گوناگون است. هولناک‌ترین نمود تن دادن به تفسیر گفتارهای اسطوره‌ای-عرفانی در باره‌ی کشور و امر ملی را می‌توان در این شعر زیانزد یافت: «پسربچه‌ها شوخی شوخی به قورباغه‌ها سنگ می‌اندازند، اما قورباغه‌ها جدی جدی می‌میرند.» (اریش فرید) گفتارهای اسطوره‌ای-عرفانی نیز در نبود نگاه تاریخی، فلسفی و ملی، همگان را برای نمونه از سویی به «در بردن کلاه خود از معرکه» با معنویت، جهان‌وطنی، بی‌مکانی / بی‌زمانی عرفانی و تاریخ‌ستیزی و از دیگر سو با «در دست گرفتن سرنوشت و رفتن به سوی آزادی و عدالت» با موعظه‌های شریعتی، آل احمد و مریدان امروزی آنان فرامی‌خواند؛ اما مردم هزینه‌ی آن شوخی‌های هولناک را جدی جدی با تجربه‌های مادی، واقعی و دردناک، در مکان و زمانی مشخص پس می‌دهند. تفاوت در پی‌آمدها و فرآورده‌های زبانی گفتارهای تفسیری گوناگون، در این بستر آشکار می‌شود.